

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديْقَةِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُثْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلُغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در این بود که آیا انجام منکر، کراهت داشتن نفسانی نسبت به انجام منکر یا ترک
معروف از دیگران واجب هست یا نه؟ رسیدیم به استدلال به سنت، سه طایفه گفتیم
وجود دارد که ممکن است استدلال به آن‌ها بشود طایفه دال بر انکار بالقلب، طایفه
دال بر کراهت قلبی، طایفه دال بر سخط قلبی. و در تمام این‌ها مناقشه شد اما دلاله و
إما سنداً و إما به هر دو وجه، بنابراین تا به حال به دلیل قاطعی که حالا قاطع هم لازم
نیست بگوییم به دلیل حجتی که بتواند برای ما اثبات وجوب کراهت بکند فعلاً دست
نیافتیم.

قد يستدلُّ باز برای وجوب به این که کراهت نفسانی از منکر، این از لوازم ایمان، از
لوازم اسلام هست نمی‌شود کسی ایمان به خدای متعال داشته باشد و از آن طرف هم
حجت قائم شده باشد بر این که این حرام از طرف خداست یا واجب از طرف خدای
متعال هست و این شخص نسبت به انجام آن حرام، یا ترک آن واجب کراهت نداشته
باشد. این دو تا قابل جمع نیست اگر ایمان دارد قهراً تنقیر دارد انزجار قلبی دارد از این که
کاری را که خدا حرام فرموده است بما الله حرام نه بما الله الله، بما الله منکر و حرام، این
انجام بشود چه از ناحیه دیگران، و چه از ناحیه خودش، و هم چنین ترک واجب هم
همین جور است پس این از لوازم ایمان هست. علاوه بر این که این از لوازم ایمان بودن
امر یفهمه الانسان بعقله و وجدانه، از بعض روایات هم برای این مسئله می‌توان استیناص
جست. باب هفتم از همین روایات امر به معروف و نهی از منکر، روایت دوم، فرمود...
صدرش را هم بارها خواندیم ولی باز تکرار می‌کنیم:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَخِذَنَّ الْبَرِيءَ مِنْكُمْ بِذَنْبِ السَّقِيمِ وَ لِمَ لَا أَفْعَلُ (و حال این
که) وَ يُلْغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مَا يَشِينُكُمْ وَ يَشِينُنِي فَنَجَالِ سُوءَهُمْ وَ نُحَذِّثُوهُمْ قِيمُ الرِّجَالِ الْمَارِّ

قَبُولُ هَؤُلَاءِ شَرٌّ مِنْ هَذَا» تا این جا فعلاً... این جا محل استشهاد است «قَلَوْا أَتَكُمُ إِذَا بَلَغَكُمُ عَنْهُ مَا تَكْرَهُونَ رَبُّهُمْ وَ تَهَيُّمُوهُمْ كَانَ أَتَرَّ بِكُمْ وَ يِ» که این جا برای بیان این که حرامی را انجام می دهد یا ترک واجبی می کند امام از چه واژه ای استفاده کردند؟ ما تکرهون، إِذَا بَلَغَكُمُ عَنْهُ مَا تَكْرَهُونَ، این ما تکرهون یعنی چی؟ فعل المحرمات و ترک الواجبات دیگر. وقتی به شما می رسد که او فعل حرامی را انجام داده یا ترک واجبی کرده اگر زیرمومه. رَبَّرَهُ، یعنی نهاده و منع، اگر منعش می کردید و نهیتموه این بهتر بود هم برای خودتان، هم برای من که امام شما هستم. پس می بینیم امام علیه السلام تعبیر فرمودند از ترک واجبات و انجام محرمات به کرهتموه، این تعبیر نشان می دهد که ملازمه هست بین این که انسان مؤمن باشد، شیعه باشد، مسلمان باشد و این که از انجام حرام و ترک واجب کراهت داشته باشد و یا همین بیان، همین نحو تعبیر در روایت سوم همین باب هم هست فرمود: مَا يَمْنَعُكُمْ إِذَا بَلَغَكُمُ، به حسب این نقل «مَا يَمْنَعُكُمْ إِذَا بَلَغَكُمُ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ مَا تَكْرَهُونَ وَ مَا يَدْخُلُ عَلَيْنَا بِهِ الْأَدَى أَنْ تَأْتُوهُ فَنُؤَبِّوهُ وَ نُعَذِّلُوهُ وَ تَقُولُوا لَهُ قَوْلًا بَلِيغًا» باز می بینیم این جا هم به همین عنوان ما تکرهون، اگر این ملازمه نبود و نه این جور نبود که آدم کراهت داشته باشد از این جا، این لغت، این ادبیات به کار گرفته نمی شد. پس می شود استیناص کرد که این از لوازم ایمان هست. ...

س: ...

ج: قهراً استدلال نمی شود کرد ممکن است به حسب غالب توی این صفت وجود دارد.

س: ...

ج: حالا ان شاء الله آن را هم خواهیم عرض کرد که چه جوری هست.

این استدلال ناتمام است چرا؟ برای این که دلیلی ما نداریم چیزی که از لوازم واجب است آن هم واجب است شما صغرابی را دارید ادعا می کنی ما هم قبول کردیم. می فرمایید که کراهت از لوازم ایمان است و حالا مثلاً ایمان هم واجب است پس این هم واجب است لوازم واجب که لازم نیست که واجب باشد به چه دلیل شارع باید وجوب آن را هم جعل بکند؟ بله قهراً وقتی او هست آن هم وجود دارد اگر واقعاً لوازم قهری لابد منهی است که لاینفک^۱ عنه، هر کسی که مسلمان است هر کسی که امامیه است هر کسی که مؤمن هست آن را هم دارد پس بنابراین دیگر خودش لازم نیست اگر هم که مؤمن نیست آن را نداند دیگر، بدون ایمان که نمی شود امر بکند شارع به این که شما کراهت داشته باش، ایمان رفت به دست آورد این لازمه ی لاینفک^۱ش است خواهد بود، بنابراین هیچ ملازمه ای بین این دو مطلب نیست که چون من لوازم الایمان است و ایمان واجب است پس بنابراین این هم واجب است این اولاً.

س: حکم لازم و ملزوم متقابل است؟ ...

ج: حکم متضاد نمی تواند داشته باشد و اما این که باید حکم متحد داشته باشد لازم نیست. مثلاً حالا از شما سؤال می کنم در نماز استقبال قبله چیست؟

س: ...

ج: واجب است استدبار به نقطه ی مقابل قبله هم واجب است؟ یعنی شارع دو تا چیز را واجب کرده برای نماز خواندن؟ بله لازمه ی این که این طرف بایستی، پشتت به این

طرف باشد این لازمه‌ی آن هست آن را واجب کرده باید این را هم بیاید واجب بکند بگوید آقا وقتی می‌خواهی نماز بخوانی واجب است بر تو که رویت را به قبله کنی و پشتت را به طرف مقابل قبله کنی، لازم نیست دوتا قانون لازم نیست جعل بکند که، همان که گفت استقبال قبله بکن دیگر کفایت می‌کند دیگر، عملاً آن هم خواهد بود. پس بنابراین ملازمه دلیل بر این نیست که باید همان حکمی که آن ملازم دارد آن ملازم هم داشته باشد. این تابع مصالح است و تابع این هست که علاوه بر این که مصلحت داشته باشد احتیاج به او باشد مثل این که مقدمه‌ی واجب، می‌گوییم واجب نیست شرعاً، ولو لابد منه که بیاوریم همین که گفت کن علی السطح دیگر لازم نیست بگوید إِنْصَبِ السُّلْمَ، و ادْرُجْ عَلَی الدَّرَجَاتِ، پله‌ها را یکی یکی برو بالا، این‌ها را دیگر لازم نیست واجب بکند وقتی آن را واجب کرد عقلت می‌گوید می‌خواهی بروی باز این کار را بکن، فلذا مقدمه‌ی واجب، واجب نیست، ملازم با واجب هم واجب نیست یعنی خودش دلیل نیست دلیل می‌خواهد نفس الملازمه دلیل بر وجوب نمی‌شود، نفس المقدمه دلیل بر وجوب نمی‌شود. بله اگر دلیل شرعی اقامه شد بر این که این مقدمه را شارع واجب فرموده است روی چشم‌مان، این ملازم را هم واجب فرموده است روی چشم‌مان، اما به نفس ملازمه نمی‌توانیم کشف وجوب بکنیم پس این که در این مقام، در بعض کلمات اجله آمده که به این دلیل استدلال کردند که این که در بعض مقامات دیگر، از همین اموری که ان شاء الله خواهیم گفت باز به همین استدلال کردند که این از لوازم ایمان است این استدلال قانع‌کننده نیست و نمی‌تواند دلیل بر وجوب باشد.

س: اگر وجوب مقدمه را شارع بفرماید دیگر این ملازمه‌ی بین وجوب ذی المقدمه با مقدمه از بین می‌رود و ملازم ... این دیگر از آن مصادیق می‌شود. فرض این است که از وجوب ذی المقدمه وجوب ترشح می‌کند از ذی المقدمه به مقدمه، حالا درست است یک وقتی شاید مثل خروج از مکان غصبی سر از حرمت هم دریاورد آن یک بحث دیگری است ولی نوعاً این جوری هست که.

ج: عرض می‌کنم به این که ملازمه‌ی بین الجعلین است آن که عقل می‌گوید آن‌هایی که مدعی هستند این جور می‌گویند یعنی اگر یک مقننی آمد وجوب ذی المقدمه را جعل کرد این نمی‌تواند وجوب مقدمه را جعل نکند بین الجعلین ملازمه هست توی وجوب که کار اختیاری مولا است یعنی می‌خواهد بگوید اگر این کار را اختیار کردی نمی‌توانی دیگر آن کار را اختیار نکنی، آن‌ها این جوری می‌گویند ما هم در بحث مقدمه هم اصولیون محققین به ما یاد دادند گفتند نه چنین ملازمه‌ای نیست. می‌تواند ذی المقدمه را واجب بکند مقدمه را واجب نکند وگذار به عقل بکند دیگر خودش که دیگر می‌فهمد می‌خواهد آن را بیاورد باید این را بیاورد چه لزومی دارد من قانون برای آن جعل بکنم؟ و الا به تعداد مقدمات باید چه باشد؟ نماز آقا واجب است از رختخواب بلند شو، گام اول را بردار، گام دوم را بردار، همه‌ی این‌ها مقدمه هست دیگر، باید وقتی برای یک نماز هزارها قانون داشته باشد تا بگوید صلّ، شیر را باز کن، دستت را ببر زیر این، این را بیاور تا این‌جا، همه‌ی این‌ها مقدمه هست دیگر، همه‌ی این‌ها مقدمه این‌ها، میلیاردها گاهی باید این‌ها را واجب بکند قانون جعل بکند این‌ها عقلانی نیست اصلاً. وجوب مقدمه فقط یک جاهایی یک مقدمه‌ای ممکن است که یک مصلحت ذاتیه هم داشته باشد یا فرد خفیی باشد مورد توجه نیست از یک جهت بیاید واجب بفرماید اما وجوب مقدمه لاعقلانی و لاعقلی به این نطاقه الوسیع، همه را بخواه واجب بکند. ...

س: پس قبول دارید کراهت لازم است فقط وجوبش را قائل نیستید؟ پس کراهت را

قبول دارید لازم است ولی وجوبش ...

ج: این نه، اگر لازم، حالا عرض می‌کنم اگر لازم هم باشد لازم تکوینی است دیگر، می‌گوید از لوازم ایمان است لازم تکوینی است کما این که استقبال قبله لازمه‌ی تکوینی آن استدبار نقطه‌ی مقابل است.

هذا اولاً و ثانياً از لوازم ایمان، ایمان ذات مراتب است این کراهت لازمه‌ی کلّ المراتب نیست بلکه مراتب عالی‌ه‌ی ایمان که همراه با آن محبت خدای متعال هم باشد احترام ویژه و نفسانی خاصی انسان برای خدای متعال قائل باشد که رزقنا الله تعالی ان شاء الله، آن بله، چون حبّ به شیء حبّ به لوازم، انسان توی زندگی مادی خودش هم این چیزها را مشاهده می‌کند؛ یک کسی که فرزندش را خیلی دوست دارد کفش او را هم که می‌بیند، شما نگاه کنید آدم منزل می‌رود مثلاً می‌بیند فرض کنید بچه‌شان کفش‌های کوچکش آن‌جا هست اصلاً شاد می‌شود لباس او را می‌بیند شاد می‌شود حضرت یوسف وقتی پیراهن حضرت یعقوب علی نبینا و آله و علیهم السلام را آوردند پیراهن یوسف بود دیگر، او را چون دوست دارد این دوستی به ملازمات و مکتفات و چیزهای او را هم سرایت می‌کند این یک حالت واقعی است، کما این که اگر چیزی او بدش می‌آید از آن هم بدش می‌آید از چیزی خوشش می‌آید، خوشش می‌آید این حبّ، این ایمان، این‌ها بله، این جهت را دارد ولی این‌ها برای درجات بالاست و ایمان به درجات بالای آن که واجب نیست آن‌ها کمالات است کف ایمان همراه با این کراهت نیستش، بلکه بخصوص آن‌هایی که اگر اطاعت خدا را می‌کنند خوفاً من العقاب است نه شکرراً است نه حبّاً است نه وجدّه اهلّاً للعبادة است هیچ‌کدام، فقط برای خاطر این که جهنم نرود این کراهت ندارد که، منتها آن گفته اگر این کار را نکنی جهنم می‌برم این هم خودش را دوست دارد نمی‌خواهد متألّم بشود نمی‌شود جهنمی بشود طاقت آن را ندارد این هم کار بدی نیست یعنی خدای متعال خودش خبر دارد چه چیزی خلق کرده و این‌ها چه‌جوری هستند به این زودی‌ها، از همین راه وارد شده دیگر، در کتاب و سنت و این‌ها، در مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام هم به حسب نقل از دعای کمیل یا شاید حدیث قدسی هم باشد دعای کمیل، همین است دیگر، همین می‌گوید من تا بدنم این‌جور است رقت جلدی و دقت عظمی، من طاقت این‌ها را ندارم ما این هستیم پس این‌طور نیست که می‌فرمایند خوش‌نفسی بزرگانی است که این‌جور استدلال کردند ان شاء الله خودشان در مقامات عالی‌ه‌ی ایمان بودند می‌گوید آقا ملازمه داریم نه چنین ملازمه‌ای وجود ندارد برای تمام مراتب، بلکه بعض مراتب ایمان این ملازمه بین آن وجود دارد این ...

س: ...

ج: آن هم دو مراتب است، قبول است ولی ادعای ما این هست که بعض مراتب ایمان هیچ ملازمه‌ای با هیچ درجه‌ای از کراهت ندارد. بلکه ممکن است که ضد کراهت در نفس باشد. خیر، فقط از جهنم است که انجام نمی‌دهد این‌قدر آن چیزها را دوست دارد و مایل است و دلش می‌گوید اگر عذاب نمی‌کرد اگر عذاب نمی‌کرد این کار را انجام می‌دادم فقط از این می‌ترسند، حتی به بی‌احترامی آن هم کار ندارد. فقط در ترک محرمات این‌جور است از عذابش است شما فقهاً فتوا می‌دهید اگر کسی این‌جوری کرد این‌جوری نماز خواند باطل است نمازش؟ این‌جوری روزه گرفت روزه‌اش باطل است؟ یا ترک محرمات یا غیبت نمی‌کند چرا نمی‌کند؟ چرا شرب خمر نمی‌کند؟ فقط از جهنمش می‌ترسم و الا خیلی دوست دارم به این‌هاش هم کار ندارم نعوذ بالله،

این پس ملازمه‌ای نیست. بنابراین دو تا اشکال داریم یکی این که این که می‌فرمایید صغروی این ملازمه دارد می‌گوییم این ملازمه برای جمیع مراتب ایمان نیست دو: فرضاً ملازمه هم داشته باشد «لایؤخذ الجار بذنب الجار» اگر آن واجب است آن ملازمه واجب است این دلیل نمی‌شود که این ملازم هم واجب باشد ما چنین کبرایی، لافقهی، لاعقلی و لاعقلانی نداریم که اگر این ملازم واجب شد ملازم آخر هم باید واجب باشد.

س: اصل وجوب ایمان مسلّم است اسلام نه، اسلام فقهی ...

ج: حالا آن را دیگر فعلاً نمی‌خواهیم دستکاری بکنیم که آن وجوبش عقلی هست یا آن وجوبش شرعی است یک بخشی عقلی است یک بخشی شرعی ممکن است که باشد اصل ایمان به خدای متعال نمی‌شود شرعی باشد اصل ایمان به خدای متعال، چون دور لازم می‌آید. اصل ایمان به خدای متعال، اما بعد از این که خدای متعال را قبول کرد اصل وجودش را به حکم عقل، آن هم وجوب نیست یعنی لابدّیت عقلی است که او را وادار می‌کند که، وقتی که آن راه پیدا کرد بخشی دیگر از ایمان‌ها بله، ایمان به رسول، امر می‌کنیم که به رسول ایمان بیاورید. ایمان به ائمه علیهم السلام، این‌ها می‌تواند شرعی باشد ایمان به معاد، می‌تواند شرعی باشد ایمان به خیلی از عقاید حقّه دیگر، می‌تواند شرعی باشد اما ایمان به ذات باری تعالی و وجوب مبدأ متعال، این نمی‌شود شرعی باشد.

س: حاج آقا بحث سر تلازم کراهت با فعل حرام بما أنّه حرام است شما ظاهراً بحث را بردید سر فعل حرام بما ...

ج: نه افتاء کردند بما أنّه حرام

س: عرض من این هست که کسی که خوفاً من التّار ...

ج: کراهت ندارد

س: ... به فعل حرام بما هو علاقه ممکن است که داشته باشد.

ج: نه بما هو حرام هم کراهت ندارد.

س: ...

ج: می‌گوید باشد، بی‌احترامی به خدا هست معاذ الله یک نفس این جوری دارد فقط چون قبول داریم که من چکار، من مجبورم دیگر دلیل اقامه شده برهان اقامه شده بر این که خدا هست قیامت هست جهنم هم هست دیگر کارش که نمی‌توانم بکنم این یک واقعیتی است من از این وجوب معاذ الله از این وجوب از این حرمت، کراهت دارم اصلاً کراهت دارم فقط برای این که اگر نکنم جهنم می‌برد این کار را می‌کنم این قابل تصور هست برای آدم‌هایی که کراهت دارد بابا بعضی‌ها هستند الان که البته متأسفانه ما حق خدا را به اندازه‌ی حق شهروندی هم بعضی‌ها قائل نیستند. حق خدا را، می‌گوید من تا مسئله‌ی حجاب برایم حل نشود، برای من حل نشود تو چه کسی هستی که برای تو باید حل بشود مولایت گفته نکن، ربّت گفته نکن باید برای من حل بشود. معنای این شرک است نه که شرک، یک شرک خفّی است این در واقع، یعنی خودش را در مقابل خدا قرار داده من خودم باید بفهمم تو که هستی که باید بفهمی یا نه؟ خدا و مولای تو گفته نکن، گفته حجاب

را مراعات بکن، این حقّ الله ما باید در کنال حقوق شهروندی یک حق الله را هم زنده بکنیم ببینیم خدا چقدر حق دارد؟ حق النبی و الرسول را باید زنده بکنیم ببینیم آن چقدر حق دارد توی زندگی ما، فقط حکم شهروندی نیست و إذا تراحم بین حق خودم که خیال می‌کنم و حق آن‌ها، کدام مقدم می‌شود؟ این مطلب اول بعد ...

س: ...

ج: آن گفتیم عرض کردیم آن ایمان حق الایمان است یعنی مراتب عالی‌ه‌ی ایمان است.

و اما به خدمت شما عرض شود که به دلیل دیگر، پس ما ادله‌ی لفظیه تا به حال برای این مسئله پیدا نکردیم. باز به دلیل دیگری که ممکن است حالا چون این‌ها همه‌ی احتمالات را عرض بکنیم به ادله‌ی دیگری که تمسک بشود ادله داله‌ی بر وجوب غضب لله، یا وجوب میغوض داشتن فاعل منکر و تارک واجب، که ان شاء الله این‌ها در تفاسیر دیگر ادله‌ی آن خواهد آمد، مثلاً روایات باب هشت «باب وجوب الغضب لله بما غضب لنفسه»، یا بعد روایاتی که می‌گوید این آدم‌هایی که تارک واجب هستند یا فاعل منکر هستند ابغضوهم، که قبلاً یک روایت ابغضوهم هم خواندیم داشتیم تقریب استدلال به این آیه این هست که غضب و میغوض داشتن شخص بدون مبادی ممکن نیست همین‌جوری آدم یک چیزی را دوست داشته باشد بدون مبادی ممکن نیست همین‌جوری یک چیزی غضب بکند نسبت به یک چیزی، یا میغوض بدارند یک چیزی را بدون مبادی ممکن نیست. مبدأ میغوض داشتن کراهت است انزجار است تا آدم از یک چیزی بدش نیاید انزجار از آن نداشته باشد نمی‌تواند غضب بکند بنابراین وقتی غضب واجب شد میغوض داشتن واجب شد مقدمه‌ی آن هم که انزجار باشد قهراً آن هم چه می‌شود؟ واجب می‌شود آن تنقّر هم واجب می‌شود این بیان هم به خدمت شما عرض شود دو تا جواب دارد یکی این که اصل این که باید میغوض داشت یا غضب داشت به آن عنوان، آیا واجب شرعی است در همه‌ی محال، این کبری محل کلام است که ان شاء الله بحث آن خواهد آمد. اصلاً ما روایاتی داریم که می‌گوید مؤمن را میغوض ندار، ولو گناه کرده،

س: ...

ج: نه شخص را، چون دارد ابغضوهم.

س: ...

ج: هر دوی آن، هم ادله‌ی ابغضوهم، هم ادله‌ی ... هر دوی آن را گفتیم دیگر، حالا این‌ها ان شاء الله بحث‌های آن خواهد آمد. بحث‌های آن هم یک مقداری بعضی‌های آن طویل و عریض است.

و اما قبول این‌ها باشد مقدمات آن هم همین‌ها هست مقدمه‌ی واجب که واجب نیست ما به عنوان این که یک واجب شرعی الهی تعبّدی داریم بر این که کراهت منکر باید داشته باشیم کراهت ترک واجب داشته باشیم نه، بله اگر ثابت شد که بغض باید داشته باشیم یکی از مقدمات آن همین است. علاوه بر این که آن ...

س: غضب که واجب باشد به طریق اولی کراهت واجب است؟

ج: نه این از باب مقدمه است استدلال این بود که این مقدمه‌ی آن هست.

پس مقدمه‌ی واجب که واجب نیست این هم واجب نمی‌شود علاوه بر این که ممکن است این علاوه هم که دارم می‌گویم به کبری برمی‌گردد که آن غضب ممکن است که غضب عملی باشد نه غضب نفسانی باشد غضب نفسانی است که مبدأ آن کراهت است و انزجار است اما غضب عملی یعنی کار غضبناکانه انجام دادن، کار غضبناکانه انجام دادن، متوقف نیست بر این که در قلب تنقّر داشته باشد انزجار داشته باشد و ان شاء الله خواهد آمد که این روایت چهارم باب هشتم، در آن جا داریم که سند هم سند بدی نیست از حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیه از امام صادق قال دخل موسی بن جعفر، بله علی بن موسی بن جعفر عن ابی که موسی بن جعفر می‌شود « قَالَ: دَخَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى هَازُونَ الرَّثِيْدِ - وَ قَدْ اسْتَحَقَّهُ الْعَصَبُ عَلَى رَجُلٍ » آن غضبناک شده بود بر یک مردی « قَامَرَ أَنْ يُضْرَبَ ثَلَاثَةَ خُدُودٍ فَقَالَ إِنَّمَا تَعْصِبُ لِلَّهِ فَلَا تَعْصِبُ لَهُ بِأَكْثَرِ مِمَّا عَصَبَ لِنَفْسِهِ » که این غضب یعنی غضب عملی، چون گفت سه حد به او بنزید خدای متعال که سه حد قرار نداده تو اگر می‌خواهی برای خدا می‌خواهی حد را جاری بکنی خدا غضب که کرده فرموده یکی، تو هم باید یک غضب بکنی. این نشان می‌دهد که مقصود از این غضب چه هست؟ نه غضب نفسانی است بلکه این غضب، غضب عملی است یعنی به شکل مثل کسی که غضب دارد عمل کردن.

س: استاد این جا فرمودید ... در صورتی که واجب ما اهم نباشد وقتی واجب اهم بود ...

ج: به اصول مراجعه بفرمایید.

به خدمت شما عرض شود که دلیل آخر، پس بالکتاب استدلال شد، به سنة هم استدلال شد، نتیجه این شد که لاالکتاب و لالسنه، هیچ کدام وافی به اثبات وجوب نیستند و اما العقل ..

س: ...

ج: بله ان شاء الله خواهد آمد چون در تفسیرهای دیگر هست.

و اما العقل ...

س: ...

ج: نه، چند تا صفر کنار هم، ما لادلالة له، کنار هم بگذارد دلیل درست می‌شود؟ هیچ کدام دلالت نداشت پس بنابراین ضمّ این‌ها هم دلالت درست نمی‌کند آن برای وقتی است که هر کدام آن چیزی که ضمّ فائده می‌بخشد مثل باب تواتر آن جایی است که هر کدام یک دلالة مّایی دارد یک ارائة المایی دارد آن وقت ضمیمه که می‌شود به حساب احتمالات دلالت درست می‌شود اما این جا وقتی هیچ دلالت ندارد یا ضمّ به هم بکنیم چه ربطی به هم دارد؟

س: ...

ج: نه، آن هم دلیل ندارد.

س: ...

ج: می‌تواند، یعنی حرام نیست حالا اگر بگویم لوازم این ... بله ایمان‌های بالا لوازمش

است اما ایمان سطح پایین است و کف ایمان هم چنین ملازمه‌ای ندارد و آن که حالا عقل می‌گوید که لابد منه است یا شرع بفرماید در مواردی که می‌شود بگوید این کف آن هست بقیه‌ی آن کمالات است استحباب دارد آن‌ها کمالات است.

س: ...

ج: هیچ، الان شما می‌گویید روایات باب ارث در این‌جا دلالت می‌کند؟ پانصد تا روایت باب ارث دارد؛ هیچ ربطی ندارد آخر، وقتی دلالت ندارد زیاد بودن ما لایدل که دلالت درست نمی‌کند.

س: ...

ج: چرا؟ چه می‌خواهید بگویید چیز دیگری داشت می‌گفت به این ربطی نداشت حرف‌های دیگر داشت می‌زد.

س: ...

ج: نه او می‌گفت کسی که سخط داشته باشد

س: ...

ج: آقای عزیز گفتیم معنای آن‌ها را، می‌گوید اگر کسی سخط داشته باشد مثلاً یکی از معانی چه بود؟ می‌گوید کسی که سخط داشته باشد آلوده نمی‌شود راست می‌گوید پس راهکار آلوده نشدن را دارد یاد می‌دهد اما کاری به این ندارد که من این سخط را واجب کردم، می‌خواهی کسی آلوده نشود گناه را در نظر او تنفّرآمیز جلوه بده، بچه‌هایتان می‌خواهید سالم باشند گناه و معصیت را در نظر آن‌ها تنفّرآمیز جلوه بده، جامعه را می‌خواهی مصونیت بدهی یک کاری بکن که جامعه نسبت به گناه تنفّر داشته باشد تنفّر که داشته باشد دنبال آن نمی‌رود یعنی هر چیزی که آدم تنفّر دارد غالباً دنبال آن نمی‌رود راهکار دارد نشان می‌دهد نمی‌گوید این واجب است.

س: ...

ج: مکروه هم همین‌جور، آن کراهت و این‌ها هم همین‌جور بود دیگر، همه‌ی ادله را بررسی کردیم دوباره برنگردیم به آن ادله.

و اما این‌ها از، ببینید از افتخارات مذهب شیعه و علمای تشیع رضوان الله علیهم این هست که با برهان و دلیل قاطع دنبال گزاره‌های دینی می‌روند دنبال استحسان و قیاس و ظنّ و ... مخالفین می‌روند این‌جوری نیستند یعنی باید دلیل قاطع داشته باشیم برای این که بگوییم خدای متعال این‌جور فرموده است یا نفرموده است حلال است حرام است این‌ها باید با ادله‌ی قاطعه بگوییم نمی‌توانیم ادله‌ای که اشکال دارد این که می‌گوییم هی دقت باید کرد و قوی شد از ساده‌اندیشی در مسائل بیرون آمد برای این که سر و کار ما با دین است با خدای متعال است همین‌جور نمی‌شود نسبت داد به شریعت و اسلام که این را فرموده یا فلان چیز را فرموده است باید خوب دقت کرد.

و اما دلیل عقلی،

اما الدلیل العقلی: دو تا بیان دارد یک بیان از تفصیل الشریعه ممکن است بگوئیم استفاده می‌شود و آن این هست که فرموده‌اند که همان‌جور که امتثال عملی نسبت به تکالیف لازم است موافقت التزامیه هم لازم است همان‌طور که موافقت عملی لازم است موافقت التزامی هم لازم است که در بحث قطع این بیان شد اگر مولا گفت صلّ، همان‌طور که من باید موافقت عملی کنم نماز را در خارج متحقق بسازم از خودم، باید در نفسم هم موافقت التزامیه داشته باشم این از مراتب امتثال است دو نحو امتثال یک تکلیف دارد جوارحی که در خارج بیاوری، جوانحی که التزام به او داشته باشی. امتثال تکالیف هم حکم عقلی لاشرعی، یعنی عقل درک می‌کند در مقابل مولای حقیقی تو چنین وظیفه‌ای به گردن تو هست حق طاعت او دو شعبه دارد یکی این که عملاً بروی آن چیزی را که خواسته بیاوری یکی این که قلباً ملتزم باشی به آن چیزی که او خواسته است. بنابراین به حکم عقل التزام عملی و موافقت عملیه و التزامیه واجب است و کراهت از حرام، و کراهت از ترک واجب، این از مصادیق چه هست؟ از مصادیق موافقت التزامیه است بنابراین لازم می‌شود و واجب می‌شود.

در عبارت تفسیر الشریعه را بخوانم فرمودند: «و اما وجوب الکراهة» در شرح کلام امام، «و اما وجوب الکراهة فلأنها من موارد الموافقة للالتزامیه التي هی لازمة الاسلام و الايمان و الاعتقاد بهما و قد وقع البحث عنها فی کتاب القطع من علم الاصول» این فرمایش.

عرض می‌کنم به این که اولاً موافقت التزامیه همان‌طور که قبلاً بحث کردیم معنای آن کراهت نیست و کراهت اصلاً مصداق موافقت التزامیه نیست موافقت التزامیه یعنی عقد القلب با آن حرمت، یعنی قبول می‌کنم حرام کرده مولا، مولا فرموده حرام است من هم قبول می‌کنم نه این که کراهت ندارم قبول می‌کنم او حرام کرده این را می‌پذیرم، پذیرش این هست. البته معلوم است کسی که... حالا ممکن است کسی بگوید کراهت داشته باشی آقا نمی‌توانی بپذیری، عقد القلب پیدا بکنید اما این مسئله و این که کراهت خود عقد القلب است خود موافقت التزامیه است امر آخر، این ضد آن هست نه این که عین آن باشد. هذا اولاً، ثانیاً موافقت التزامیه خود امام که قائل به این وجوب است قائل به موافقت التزامیه به وجوبش نیست می‌گویند امر لابد منه است وقتی علم به تکلیف داشتی موافقت التزامیه خود به خود دنبال آن می‌آید علم هم اگر نداشتی ممتنع است تکلیف به موافقت التزامیه، یا تقدّم این بیان ایشان، فرمود موافقت التزامیه بدون مبدأ نمی‌شود اگر مبدأ آن حاصل است او هم خود به خود اتوماتیک حاصل است اگر مبدأ آن حاصل نیست ممتنع است بدون وجود مبدأ که مبدأ عبارت است از علم به حکم، شما موافقت التزامیه داشته باشید پس بنابراین صاحب فتوا، این نمی‌شود این را استدلال بر دلیل او قرار داد. اگر خودمان هم بخواهیم به این استدلال بکنیم حالا صرف نظر از صاحب فتوا، این هست که ما موافقت التزامیه دلیل همین‌طور که قبلاً گفتیم بر وجوب شرعی موافقت التزامیه دلیلی نداریم، دلیل شرعی نداریم؛ از نظر عقل هم نه، آن که لازم می‌داند عقل موافقت عملیه است که در خارج بیاوریم آن را که خواسته بیاوریم. چون آن بعث به انجام کرده بعث به التزام که نکرده که، گفته نماز بخوان من هم می‌روم می‌خوانم عقل من دیگر نمی‌گوید علاوه بر این که می‌خوانی باید التزام هم داشته باشی و این هم امتثال عقلی، و جوانحی، چنین چیزی عقل نمی‌گوید.

س: ...

ج: بابا این‌ها را چرا خلط می‌فرمایید؟ هر چیزی در ذهن مبارک شما می‌آید که نمی‌شود

که، مگر ما گفتیم حصول غرض؟ ما داریم امثال را می‌گوییم ولی می‌گوییم عقل لا به این که، آن چه خواسته از من؟ آن انجام نماز خواسته، آن که التزام نخواسته که من بگویم التزام قلبی هم امثال اوست او انجام نماز در خارج خواسته من هم که دارم می‌روم نماز را در خارج می‌آورم این‌ها دیگر مباحثش برای این‌جا نیست برای مباحث علم اصول است.

پس بنابراین هم کبری اشکال دارد هم صغری، أمّا الکبری به این که موافقت التزامیه نه وجوب عقلی دارد و نه شرعی، هذا اولاً.

ثانیاً اگر قبول کنیم موافقت التزامیه وجوب عقلی یا شرعی دارد این کراهت مصداق وجوب موافقت التزامیه نیست این مصداق آن نیست تا ما از این باب بگوییم وجوب دارد و مسئله سوم این هست که ما این‌جا فتوای به وجوب داده شده یعنی واجب شرعی است. آیا امثال.... اگر واجب باشد که امثال نمی‌شود وجوب شرعی داشته باشد در سلسله‌ی معالیل است نه در سلسله‌ی علل، امثال دیگر وجوب شرعی ندارد پس از این راه ما نمی‌توانیم وجوب شرعی را اثبات بکنیم بنابراین ...

س: ...

ج: امثال مال سلسله‌ی معالیل است یعنی بعد از این که تکلیف خدا آمد حالا در مقابل تکلیف خدا شما چه وظیفه‌ای داری؟ عقل می‌گوید امثال کن، این می‌شود سلسله‌ی معالیل، یعنی معلول تکلیف است. این‌جا دیگر حکم شرع نمی‌تواند بیاید چون تسلسل لازم می‌آید «اطیعوا الله» نمی‌شود حکم تکلیفی باشد چون تسلسل لازم است پس بنابراین آن چه که به مقام امثال برمی‌گردد یعنی لزوم امثال که حکم عقل است این‌ها شرعی نیست و از قاعده‌ی ملازمه هم این‌جا نمی‌توانیم استفاده کنیم که این وجوب شرعی دارد. بنابراین آن‌چه که ما در صدد اثبات آن هستیم وجوب شرعی کراهت است آن‌چه که این دلیل لو فرضنا صغری و کبری، وجوب چه را اثبات می‌کند؟ عقلی، و این از آن وجوب عقلی‌هایی نیست که ملازمه‌ی با وجوب شرعی داشته باشد پس بنابراین ما دلیل عقلی هم بر وجوب کراهت از منکر و ترک واجب نداریم. فتحصل ممّا ذکرنا که فتوای به وجوب نمی‌شود داد. احتیاط فی محلّه.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.